الدرس العاشر

درس دهم

الامانه امانت داری

اراد : مسافری خواست پولهایش را به شخصی امانتدار تحویل بدهد.

فذهب : پس نزد قاضی شهرش رفت و به او گفت :

انی : همانا من مسافرت خواهم رفت و می خواهم پولهایم را نزد تو به امانت بگذارم.

و سوف : و بعد از برگشتنم آن را از تو دریافت خواهم کرد.

فقال : پس قاضی گفت : ایرادی ندارد پولهایت را در آن صندوق بگذار

فوضع : پس آن مرد پولهایش را در آن صندوق گذاشت.

و لما : و هنگامیکه از سفر برگشت

ذهب : نزد قاضی رفت و امانت را از او خواست

فقال : پس قاضی گفت : همانا من تو را نمی شناسم.

حزن : مرد ناراحت شد و نزد حاکم شهر رفت

و شرح : و داستان را برای او شرح داد پس حاکم گفت :

سیاتی : فردا قاضی به نزد من خواهد آمد

فادخل : پس در مجلس بر ما وارد شو

واطلب : و امانتت را از او بخواه.

و فی : و در روز بعد هنگامیکه قاضی نزد حاکم آمد

قال : حاکم به او گفت :

انی :همانا من در این ماه به سفر حج خواهم رفت

و ارید : و کارهای کشور را می خواهم به تو تحویل بدهم

لانی : برای اینکه از تو جز امانتداری ندیدم

و فی : در این وقت صاحب امانت وارد شد و به آندو نفر سلام کرد و گفت :

ایها : ای قاضی : همانا من امانتی نزد تو دارم پولهایم را نزد تو گذاشتم

قال : قاضی گفت : این کلید صندوق پولهایت را دریافت کن.

بعد : بعد از دو روز قاضی نزد حاکم رفت

و تکلم : و درباره آن موضوع صحبت کرد

فاجاب : پس حاکم جواب داد:

ایها : ای قاضی امانت آن مرد را پس نگرفتیم مگر بعد از دادن کل کشور به تو

فبای : پس به کدام چیز کشور را از تو پس بگیریم .

ثم : سپس دستور داد به عزل او.

قال : رسول خدا (ص) فرمود :

لاتنظروا : به زیادی نمازشان و روزه یشان و زیادی حج نگاه نکنید

ولکن : اما به امانتداری و راستگویی نگاه کنید.

فی

امان

اللّٰہ